

اعمال نفوذ در روابط داخلی دربار غزنوی (با تکیه بر میانجیگری در تاریخ بیهقی)

مصطفی آرزومند لیاکل* mostafa.arezomand@gmail.com

واژگان کلیدی

* اعمال نفوذ

* تاریخ بیهقی

* دربار غزنوی

* میانجیگری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی امام خمینی
(ره) قزوین

دکتر سیده مریم ابوالقاسمی

دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

در دربار غزنوی افراد با نفوذ در تصمیم گیری‌های مهم نقش بسیاری داشتند و دائماً شاهد حضور آن‌ها در تصمیم گیری‌های مختلف هستیم. شفاعت‌گری هم جنبه‌ای از نمایش نفوذ این افراد است. در این پژوهش با تبیین و بررسی انواع میانجی‌گری‌ها در دربار غزنوی تصویری از دربار غزنوی ارائه می‌شود. به این منظور ابتدا حدود معنایی و کلامی شفاعت بررسی شده است و پس از بررسی شفاعت در سیاستنامه خواجه نظام الملک به عنوان مانیفست سیاسی قرن پنجم، به بررسی شفاعت‌گری در تاریخ بیهقی پرداخته شده است. به طور کلی می‌توان در تاریخ بیهقی شفاعت‌گری را ذیل چهار عنوان بررسی نمود: تقاضای شفاعت‌گری، کسب منافع شخصی در شفاعت، شفاعت از گروهی خاص، دلایل سیاسی و حکومتی قبول شفاعت‌گری‌ها. یافته‌ها حاکی از آن است که بسیاری از میانجی‌گری‌ها صوری بوده و علاوه بر نجات شفاعت-شونده، منفعی برای شفاعت‌گر و شفاعت‌پذیر نیز در میان بوده است. نتیجه این‌که دربار غزنوی کانون انواع زدبندهای سیاسی بوده و با وجود پادشاهی دهن‌بین چون مسعود غزنوی، فضا برای انواع سعایت و اعمال نفوذ مهیا بود. در چنین جوی هیچ کس از آینده‌ی خود مطمئن نبود و دائم شاهد فروگرفتن و سپس آزاد کردن و یا مصادره و قتل افراد در دربار غزنوی هستیم. این مقاله به روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است.

۱- مقدمه

تاریخ بیهقی از آثار گران سنگ قرن پنجم است که اطلاعات بسیار زیادی از آداب و رسوم مردم و دربار و روابط پیچیده‌ی داخلی و خارجی حکومت غزنوی را در بر دارد. «بیهقی از نقل آن چه روی داده است، به همان گونه که روی داده است، پرهیز ندارد و در مورد آن چه نمی‌تواند همه چیز را به بیان آرد، ظاهراً سکوت را بر نقل دروغ ترجیح می‌دهد و این چیزی است که خواننده به او اعتماد می‌کند». (زرین کوب، ۱۳۷۵، ۱۲۴) مطالعه و تفحص در تاریخ بیهقی برای علاقه‌مند به شناخت آن برهه از تاریخ ایران، بسیار لازم و سودمند است.

از جنبه‌های بارز دربار غزنوی که در تاریخ بیهقی نموده شده است، شفاعت‌گری و میانجی‌گری است. این موضوع با وجود این که برای روشن تر شدن وضعیت داخلی حکومت غزنوی، راه گشا است، مورد توجه محققانی که در باب تاریخ بیهقی و حکومت غزنویان قلم زده‌اند، واقع نشده است.

با توجه به جو توطئه و انهاء و اشرافی که در دربار غزنوی وجود داشت، طبیعی است که هیچ کس نمی‌توانست به فردای خود اعتماد داشته باشد و کسانی که روابط بهتری با پادشاه و بزرگان دربار داشته باشند، از موقعیت بهتری برخوردارند. یکی از جنبه‌های این روابط میانجی‌گری‌هایی است که به روش‌های گوناگون و با اهداف مختلف انجام می‌پذیرفت.

در این پژوهش سعی شده است تمامی رفتارهایی که به صورت شفاعت و میانجی‌گری در دربار غزنوی و حکایت‌های ذکر شده در تاریخ بیهقی آمده است، به صورت دقیق بررسی شود؛ تا بتوان گوشه ای دیگر از روابط تاریک دربار غزنوی را، مورد تحلیل قرار داد. برای این منظور ابتدا به ذکر حدود معنایی و کلامی و اعتقادی شفاعت و سپس به نمود شفاعت در سیاست نامه خواجه نظام الملک، پرداخته شد، تا خواننده ضمن آشنایی با حدود معنایی و سرچشمه‌های چنین تفکری، با اندیشه و جو سیاسی دوره‌ی غزنوی آشنا شود. سپس به بررسی جو توطئه‌ی دربار غزنوی اشاره‌ای شده است و پس از آن به موضوع اصلی ما که همانا بررسی میانجی‌گری‌ها در دربار غزنوی است، پرداخته شده است.

۱-۱ - پیشینه تحقیق

در باب تاریخ بیهقی مقالات بسیاری نوشته شده است که مجموعه ای از آنها با عنوان یادنامه بیهقی موجود است، و علاوه بر آن هم کم و بیش مقالاتی در نشریات دانشگاهی به چاپ رسیده است. اما نکته ای که قابل ذکر است، این است که «مقالات موجود در باب تاریخ بیهقی بیشتر اظهار نظر و طرح دیدگاه نویسندگان در باره بیهقی و کتابش می باشد، یعنی هرکس سعی کرده است افکار خود را بر بیهقی تحمیل کند». (مدرس زاده، ۱۳۸۹، ۱۲۹) در پژوهش حاضر سعی بر آن است، برای هر گونه قضاوت، بر آن چه از زبان بیهقی جاری شده است، تکیه شود و از تحمیل برداشت شخصی بر تاریخ بیهقی اجتناب گردد.

۲ - تعاریف

در کتاب‌های جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی برای شفاعت‌گری تعریفی نیامده است، اما با توجه به منابع دینی و احادیث، می‌توان گفت که شفاعت به معنی میانجی‌گری برای طلب خیر برای فرد یا گروهی، توسط فرد یا گروهی دیگر که پیش شفاعت شونده دارای ارزش و احترام خاصی باشند، آمده است که بیشتر به انبیا و امامان و بزرگان دین و شهدا نسبت داده شده است. همین موضوع به صورت فرهنگ خاصی نزد عموم مسلمانان به خصوص شیعیان، ظهور کرده است و با توسل به ائمه و اماکن متبرکه و امامزادگان برای خود از درگاه خداوند طلب شفاعت می‌کنند. برای روشن شدن حدود معنایی و کلامی شفاعت به ذکر آن‌چه در متون لغت و کلام آمده است، می‌پردازیم.

۲-۱ - معنی لغوی شفاعت

در کتب لغت «شفاعت» را از ماده‌ی «شفع» به معنای جفت در مقابل طاق دانسته‌اند در حقیقت شفاعت کننده، «شفیع»، به شفاعت شونده منضم می‌شود تا در صورت جرم از تبعات جرم خود نجات یابد یا آن که به درجه‌ی بالاتری نائل آید. این تعریف با کمی تغییر در کتب مختلف لغت آمده است، از جمله: خلیل بن احمد فراهیدی (کتاب العین، ج ۲، ۹۲۷)، ابن درید (ترتیب جمهره اللغه، ج ۲، ۲۹۸)، فیروزآبادی (القاموس المحيط، ج ۳، ۶۵)، ابن فارس (معجم المقاییس اللغه، ماده شفاعه)

در فرهنگ عربی - فارسی المعجم الوسیط آمده است: «(شفع، یشفع، شفعا) الشیء: همانند آن چیز را بر آن افزود که دو تا یا دو برابر شد. آن را جفت قرار داد». (انیس و همکاران، ۱۳۸۶، ۱۰۳۸) و ضمن ذکر باب‌ها و صیغه‌های متفاوت از ماده‌ی شفع، آورده است: «الشفاعة: واسطه شدن، شفاعت، / الشفیع: پارتی، واسطه، شفیع، شفاعت کننده. کسی که از حق شفعه استفاده کند و ملکی را طبق قانون شفعه تملک کند.» (همان، ۱۰۳۹)

«کلمه‌ی شفاعت از ریشه‌ی (شفع) به معنای جفت گرفته شده و نقطه مقابل (وتر) به معنی تک و تنهاست. پس ضمیمه شدن چیزی را برجیزی شفع گفته‌اند. راغب در مفردات گفته است: الشفع: ضم الشی الی مثله. ظاهراً شفاعت را نیز از آن جهت شفاعت گفته‌اند که شفیع خواهش خویش را به عمل ناقص طرف منضم می‌کند و هر دو مجموعاً پیش خدا اثر می‌کند و شفیع به معنی واسطه و وسیله و کمک است. شفاعت گاه به معنی تکوینی است، گاه به معنی تشریحی. شفاعت از جهت تکوینی یعنی این‌که کلیه‌ی اسباب و وسایل زندگی نسبت به مسببات و رساندن رحمت خدا به خلق واسطه و شفیع‌اند. (یونس / ۳) اما از جهت تشریح می‌توان گفت کلیه اعمال وسائل و شفیعانند در جلب رحمت و مغفرت خداوند. (مائده/ ۳۵) (خاتمی، ۱۳۷۰، ص ۱۳۸)

۲-۲- شفاعت در علم کلام

در باب شفاعت در کلام اسلامی مطالب و بحث‌های زیادی در بین علمای کلام از گذشته تا کنون مطرح بوده است. در این مورد، نخست بحث کلی و معنی شفاعت در کلام بررسی شده و سپس نظر مذاهب مختلف درباره‌ی شفاعت به اجمال بیان می‌شود.

«شفاعت اصطلاح کلامی وساطت باشد و سؤال ترک ضرر باشد از غیر برسبیل تضرع و آن در اسلام ویژه‌ی حضرت رسول است. (کشاف، جلد ۸۳۸، ۱) و منظور این است که در روز رستاخیز اولیا و انبیا (ع) از بندگان و امت خود به پیشگاه خداوند طلب عفو و مغفرت کرده، واسطه می‌شوند.» (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲، ۱۰۶۴-۱۰۶۵)

همچنین در فرهنگ علم کلام آمده است: «منظور از شفاعت در آخرت آن نیست که مجرم با کمک شفیع جلو مقررات خدایی را بگیرد و نقض قانون کند، بلکه مقصود از شفاعت در آخرت

آن است که همانطور که عده ای را در دنیا وسیله‌ی هدایت و واسطه‌ی رساندن احکام قرار داده، آنها را در آخرت وسیله‌ی مغفرت خویش قرار داده است. اهل سنت شفاعت را مخصوص پیامبر (ص) دانند، اعم از شفاعت عامه در رستاخیز یا شفاعت گروهی خواص برای ترفیع یا رهایی از دوزخ. تنها در مورد شفاعت گناهکارانی که به دوزخ درآمده باشند، سایر انبیاء و ملائکه و علما و شهدا شفاعت توانند کرد. به عقیده معتزله شفاعت برای مطیعین و توبه کاران است و باعث ترفیع مقام آنها خواهد بود ولی به اعتقاد امامیه برای گناهکاران از اهل ایمان است. «خاتمی، ۱۳۷۰، ۱۳۹) و در این مورد به تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۲۵۸ تا ۳۴۵، مقالات الاسلامین ایضاً بحارالانوار، ج ۳، ذیل واژه عدل الهی، صص ۲۵۷ تا ۲۸۵، ارجاع داده شده است.

فرقه‌های مختلف عقاید و آراء متفاوتی درباره‌ی شفاعت دارند و هر فرقه دلیلی برای اعتقاد خود ذکر کرده است. در اعتقاد فرق مختلف در باب شفاعت آمده است: «معتزله و خوارج اصولاً مسأله‌ی شفاعت را منکر شده‌اند کسی پس از این که وارد در آتش جهنم شد، دیگر از آن نجات نیابد. اهل سنت و اشعریه و کرامیه گویند، شفاعت محقق می‌شود و بزرگان ادیان، شفاعت گناهکاران کنند تا از عذاب جهنم نجات یابند.» (سجادی، ج ۲، ۱۳۷۳، ۱۰۶۵)

عقیده‌ی اشاعره در باب شفاعت این گونه است که: «گناهکار و مرتکب گناه کبیره هرگاه بدون توبه بمیرد، کیفر و مجازات او دست خداست که اگر خواست او را به واسطه‌ی بی‌واسطه‌ی می‌بخشاید و هرگاه نخواست، عذابش می‌دهد.» (خاتمی، ۱۳۷۰، ۲۷-۲۸)

«شیعه معتقد به شفاعت است به خلاف معتزله که معتقد است هر کس بدون توبه بمیرد مشمول مغفرت و شفاعت نمی‌گردد. البته شفاعت از نظر شیعه دارای خصوصیتی است و با شفاعت از نظر اشاعره متفاوت است.» (همان، ۴۱)

۲-۳- شفاعت در قرآن

پس از بررسی اجمالی آراء فرق مختلف در باب شفاعت که گذشت، به جاست تا به نظر قرآن کریم در این مورد بپردازیم و هر گونه قضاوت در باب فرقه‌ها- که خود جنگ هفتاد و دو ملتی است- را به صاحبان خرد واگذاریم.

در قرآن کریم آیات متعددی آمده است که به موضوع شفاعت اشاره دارد. «آیات قرآن از حیث دلالت بر اصل وجود شفاعت دو دسته اند. ۱ - آیات نافی شفاعت به نحو مطلق، (بقره، ۱۶۶ و ۲۵۴). از این آیات برمی آید که هیچ کس در قیامت کاره‌ای نیست و شفاعت به طور مطلق مردود است. ۲ - آیات همراه با استثنا. در برخی آیات، مانند (زخرف، ۸۶ و طه، ۱۰۹) استثناهایی وارد شده است. ظاهر آیات همراه با استثنا این است که مثبت شفاعت‌اند و شفاعت غیر استقلالی را که به اذن و رضایت خدای متعال است، اثبات می‌کنند. با جمع بین این آیات می‌توان گفت از نظر قرآن شفاعت استقلالی مردود و شفاعتی که به اذن و رأیت خدای متعال باشد، پذیرفته است» (مصباح، ۱۳۹۱، ۷)

در باب شفاعت کنندگان و این که چه کسانی می‌توانند شفاعت کنند، اشاراتی ضمن بررسی نظر فرقه‌ها گذشت، اما «شفاعت‌گران در قرآن شامل فرشتگان، (انبیا، ۲۶-۲۸) پیامبر اکرم و امامان معصوم، (زخرف، ۸۶ و بقره، ۱۴۳ و مومنون، ۱۰۵) است و از روایات نیز معلوم می‌شود شفاعت کنندگان دیگری نیز وجود دارند و این سلسله ادامه دارد، به گونه‌ای که قلمرو شفاعت ضعیف می‌شود و حتی به یک مومن می‌رسد.» (همان، ۱۷-۱۸)

۳ - میانجیگری و شفاعت در سیاست نامه

آنچه ذکر شد اجمالی بود در باب شفاعت در حوزه‌ی اعتقاد و به عنوان یک مؤلفه‌ی دینی که برای روشن شدن حدود اعتقادی شفاعت، لازم به نظر می‌آمد. اما برای بررسی شفاعت و میانجی‌گری در تاریخ بیهقی لازم است نگاهی هم به سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام الملک که حکم مانیفست سیاسی دوره‌ی مورد بحث ما، یعنی قرن پنجم را دارد، نیز انداخته شود تا نمود این معنی را در تفکر سیاسی آن دوره‌ی خاص نیز، بشناسیم.

در سیاست‌نامه که می‌توان آن را خط مشی کلی حکومت و دایره‌المعارفی در امور مملکت‌داری و روابط میان مردم و حکومت در قرن پنجم دانست، شفاعت و میانجی‌گری جنبه بارزی ندارد و فقط در ضمن حکایت‌هایی که در فصل‌های مختلف آمده است، نمونه‌هایی از شفاعت خواستن دیده می‌شود. در سرتاسر این کتاب تنها در هفت مورد به موضوع شفاعت بر می‌خوریم که آن هم در حکایت‌ها است، نه در مباحث اصلی باب‌های کتاب. که از این تعداد هم

تنها در سه مورد شفاعت‌گری جنبه‌ی سیاسی دارد که به ترتیب ذکر آن در سیاست نامه، آورده می‌شود.

۱ - در فصل سوم، در مورد شفاعت امیر اسماعیل ابن احمد سامانی از عمرولیت نزد خلیفه، آمده است که امیر اسماعیل به عمرولیت که در بند اوست، می‌گوید: «هیچ دل مشغول مدار که من در آن تدبیرم که جان تو را از خلیفه بخواهم و اگر همه خزینه من خرج شود روا دارم اندی که تو را به جان گزندی نرسد و باقی عمر به سلامت بگذرانی». (خواجه نظام الملک طوسی، ۱۳۴۷، ۲۷-۲۸)

در این مورد فقط به قصد امیر اسماعیل ابن احمد سامانی مبنی به درخواست شفاعت از عمرولیت نزد خلیفه سخن به میان آمده است و معلوم نشده است که آیا این شفاعت رخ داده است یا نه، و در صورت انجام شفاعت، نتیجه‌ی آن چه بوده است.

۲ - در فصل سیزده در داستان خیانت قاضی و تنبیه او توسط سلطان محمود، می‌گوید: «دیگر روز سلطان محمود مظالم کرد و خیانت قاضی با بزرگان بر ملا بگفت و پس بفرمود تا قاضی را بیاوردند و سرنگونسار از کنگره درگاه بیاویختند، بزرگان شفاعت کردند که «مردی پیر و عالم است» تا به پنجاه هزار دینار خویشتن را باز خرید.» (همان، ۱۱۶)

۳ - در فصل چهل و یکم در داستان پذیرفتن «اردم»، مردی دیلمی را به کدخدایی، در انتهای حکایت می‌گوید: «پس سلطان الپ ارسلان یک ماه با اردم سخن نگفت و روی گران کرد تا بزرگان در خرمی شفاعت کردند و بسیار بگفتند تا دل خوش کرد و از سر این حدیث درگذشت.» (همان، ۲۲۳)

در دو مورد اخیر شفاعت‌گر و شفاعت‌شونده و شفاعت پذیر هر سه مشخص‌اند و هر دو شفاعت هم مورد قبول واقع شده است. نکته‌ی جالب، مربوط بودن هر دو ماجرا به حاکمان ترک (غزنوی و سلجوقی) است و این شاید مربوط باشد به مسلک حکومت داری ترکان، که مستلزم جستجوی دیگری است.

از همه‌ی آن‌چه از سیاست‌نامه ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که وساطت و میانجی‌گری در تفکر سیاسی خواجه نظام الملک طوسی جایگاهی ندارد و این چند مورد هم در طبیعت کلام

ذکر شده است و نمی‌توان آن‌ها را دلیل بر اعتقاد خواجه نسبت به این روش دانست. این مطلب را وقتی می‌شود باور کرد که می‌بینیم از مجموع هفت موردی که در حکایات فصول مختلف آمده است، تنها سه مورد آن جنبه‌ی سیاسی دارد و دلیل دیگر آن که هیچ کدام از فصل‌های کتاب سیاست‌نامه، به طور مستقل به شفاعت‌گری و لزوم وجود میانجی اختصاص ندارد. در فصل سی و یکم -*اندر حاجت‌ها و التماس‌های لشکر*- به لزوم واسطه بین لشکریان و پادشاه اشاره شده است که این مورد هم جنبه‌ی رعایت سلسله‌مراتبی دارد و هیچ رنگی از زد و بندهای درباری در آن دیده نمی‌شود.

۴ - جوّ توطئه در دربار مسعود غزنوی

دربار غزنویان به زد و بندها و جاسوسی و توطئه‌های بسیار توصیف شده است. این مطلب را می‌توان از به همراه داشتن زهر قاتل و تعویذها توسط مأموران عمده‌ی دولت مثل اریارق دریافت. «موزه از پایش (اریارق) جدا کردند - و در هر موزه دو کتاره داشت - و محتاج بیامد، بندی آوردند سخت قوی و بر پای او نهادند و قباش باز کردند، زهر یافتند در بر قبا و تعویذها» (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲۷۴)

همراه داشتن کتاره و زهر و تعویذ نشان‌گر آن است که خود اهالی دربار غزنوی به موقعیت خود مطمئن نبودند. این وضع بی‌اعتمادی و جوّ توطئه وقتی با پادشاهی فردی دهن بین، مثل سلطان مسعود همراه می‌شود، اوضاع را صد چندان ناامن و آشفته می‌کند. در چند جای تاریخ بیهقی به دهن بینی سلطان مسعود اشاره شده است. «خداوند حلیم و کریم است ولیکن بس شنونده است.» (همان، ۷۲)

«اما این خداوند بس سخن شنو آمد و فرونگذارند او را این همه کارها زیرو زبر کنند.» (همان، ۲۷۷)

در ادامه‌ی همان صفحه از زبان احمد حسن میمندی می‌گوید: «قومی ساخته‌اند از محمودی و مسعودی و به اغراض خویش مشغول، ایزد عزه ذکره عاقبت به خیر کند...» (همان، ۲۷۷)

در مقدمه‌ی تاریخ بیهقی، پس از توصیف فضای بعد از برافتادن حکومت‌های ایرانی تباری مثل سامانیان و صفاریان و بوئیان و به حکومت رسیدن نوخاستگان ترک، آمده است: «پیداست که

حاصل چنان دورانی جز بیمناکی و بی‌اتکایی و بدبینی و در نهایت هم قدمی با فرهنگی متزلزل و بدفرجام نمی‌تواند بود که پدر از پسر بیم‌ناک و در هراس باشد و پسر از پدر بددل و ناخشنود.» (فیاض، ۱۳۸۳، ۲۲)

و در ترسیم جوّ توطئه در دربار غزنوی ذکر شده است: «گرایش سران کشور نخست به محمد و سپس روی برتافتن از او و روی آوردن به مسعود، آنگاه کینه‌وری و گستاخی هواداران مسعود، به خصوص آنها که در زمان پدر او مطرود بوده و با پیروزی وی ناگهان به قدرت رسیده بودند و در پی آن بودند که انتقام خود را از مخالفانشان بگیرند، بدان گونه که خوارزمشاه در حق آنان می‌گوید: «این قوم نوحاسته نخواهند گذاشت که از پدربان یک تن بماند» و کشمکش و کینه آشکار و پنهانی بین «پدربان» و «پسربان» که «نوحاستگان» خوانده می‌شدند، دربار مسعود را به یک کانون توطئه و تحریک و مشرفی (جاسوسی) تبدیل کرده است، که نتیجه آن نایمندی و هرج و مرج و بی‌اعتمادی است.» (ندوشن، ۱۳۴۹، ۳۴)

در دوره‌ای که مسعود حکومت را در دست دارد بزرگان زیادی که همه از رجال دسته‌ی اول حکومت غزنوی‌اند، در همین جوّ توطئه‌ی دربار و خودکامگی سلطان، مورد کینه‌کشی و تهمت قرار گرفته و به دستور مسعود، کشته یا زندانی می‌شوند که از آن میان می‌توان به علی قریب، غازی سپهسالار، اریارق، امیر یوسف، احمد ینالتگین، حسنک وزیر، سباشی حاجب، بگتغدی و آلتون تاش خوارزمشاه، اشاره کرد که یا نابود شده و یا در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته‌اند، تا حدی که بوسهل زوزنی نیز که از بزرگان پسربان است، از خشم مسعود محروم نبوده و اموال او نیز مصادره شده است.

با توجه به عرضه‌های مختلف سیاسی، نظامی، مالی، مشرفی، سیاست خارجی، دینی و اجتماعی، که همه در اختیار کامل سلطان بود، فروگرفتن و از بین بردن هر مقامی برای سلطان غزنوی بسیار آسان بود. علاوه بر مسائل داخلی، در عرصه‌ی خارجی نیز، راضی نگه‌داشتن خلیفه‌ی عباسی و انگشت کردن در جهان به جست و جوی قرمطی جهت رضایت دل خلیفه، برای سلطان غزنوی یعنی مسلمانیت و ادای وظیفه‌ی دینی، که خود هدفی دیگر که همانا کسب مشروعیت و تأیید از حکومت بغداد را به دنبال داشت. بنابراین جدا از جو آلوده‌ی «پدربان» و «پسربان» و انهاء و اشراف که در مجموع نمایانگر اوضاع آشفته‌ی سیاست داخلی

است، در عرصه‌ی سیاست خارجی نیز مبانی عملی سلطان غزنوی، جلب رضایت خلیفه و در عوض کسب مشروعیت برای سلطان غزنوی بود، که خود مبنایی برای فروگرفتن و از بین بردن اشخاصی مثل حسنک وزیر بود. طبیعی است که در چنین اوضاعی، هر گاه کسی فروگرفته شود، در پی برانگیختن شفیعیانی برای رهایی خود خواهد بود و از طرفی چون هیچ کس به وضع فردای خود اطمینانی نداشت، همه در پی کسب هوادار و هم چنین جلب توجه سلطان بودند، که یکی از بهترین موقعیت‌ها، هنگامی است که بتوان از فرد با نفوذی نزد سلطان وساطت کرد.

۴ - به طور کلی می‌توان در تاریخ بیهقی شفاعت‌گری را ذیل چهار عنوان بررسی نمود:

۱- تقاضای شفاعت‌گری

۲- کسب منابع شخصی در شفاعت

۳- شفاعت از گروهی خاص

۴- دلایل سیاسی و حکومتی قبول شفاعت‌گری‌ها

در این میان نکاتی چند قابل توجه‌اند. از جمله این که در خیلی از موارد شفاعت‌ها صوری بود. مثلاً در بعضی موارد، شخصی را که مورد غضب قرار می‌دادند، فقط هدف این بود که او را بترسانند و با شفاعت کردن کسی از او به اصطلاح او را می‌بخشیدند، هم چنین افراد با نفوذ گاهی آن قدر رأی شان در دربار مهم بود و وجودشان پیش سلطان عزیز بود که سلطان بر خلاف میل باطنی خود، دست آن‌ها را بر اشخاصی باز می‌گذاشت آن وقت بدون آن که کسی بفهمد، شخصی را از طرف خود به شفاعت می‌فرستاد. مثلاً در باب حصیری و پسرش با خواجه احمد حسن و

حفظ مقام و موقعیت سیاسی طرف‌های درگیر در شفاعت از شفاعت‌گر و شفاعت‌پذیر و شفاعت‌شونده در حکومت هم در شفاعت‌گری‌ها بی‌تأثیر نبود.

در باب شفاعت‌گری در تاریخ بیهقی ذکر چند نکته ضروری است. نکته‌ی اول این‌که معمولاً شفاعت‌گر و شفاعت‌شونده هر دو از شخصیت‌های بزرگ و مهم هستند و در هیچ‌جا حرفی از مردم عادی نیست. آن‌جا که گروهی در مورد شخصی شفاعت می‌کنند، معمولاً شفاعت‌گران افراد بانفوذی هستند. مثلاً در مورد فضل ربیع و شفاعت طرفداران او نزد مأمون می‌گوید:

«چون مدتی سخت دراز در عطلت بماند پایمردان خواستند، که مرد سخت بزرگ بود و ایادی داشت نزدیک هر کس، و فرصت می‌جستند تا دل مأمون را نرم کردند و بر وی خوش گردانیدند، تا مثال داد که به خدمت باز آید.» (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲۵).

ناگفته پیداست که مطمئناً کسانی که نزد مأمون فرصت می‌جستند باید به مأمون نزدیک باشند پس معلوم می‌شود افراد معمولی نیستند و همچنین باز در مورد فضل ربیع در جایی می‌گوید:

«عبدالله طاهر، حاجب بزرگ، وزیر را (حسن سهل) با خود یار گرفت، در باب فضل ربیع عنایت کردند، تا حضرت خلافت بر وی به سر رضا آمد» (همان، ۲۸). این‌جا نیز شفاعت‌کنندگان، حاجب بزرگ و وزیر مأمون هستند.

همچنین آن‌جا که شخصی بانفوذ از گروهی شفاعت می‌کند، آن‌خاندان، یا قوم هم، معمولاً از خاندان‌های بزرگ و بانفوذاند، که معمولاً نزد کسی مثل وزیر اعتبار دارند و یا این‌که برای امنیت حکومت و از لحاظ سیاسی مهم‌اند. شفاعت قاضی صاعد از میکائیلیان، پایمردی‌های حاجب غازی در باب لشکر، شفاعت با کالیجار از گرگانیان، یا آن‌جا که ترکمانان از خواجه احمد عبد الصمد تقاضای شفاعت می‌کنند، همه مصداق این مورد است.

نکته‌ی دیگر این‌که معمولاً بین شفاعت‌گر و شفاعت‌شونده رابطه و دوستی‌ای وجود دارد و چون در روابط آن‌ها نظری بیندازیم متوجه خواهیم شد که عهد مودتی و سابقه‌ی دوستی‌ای بین آن‌ها بوده است یا این‌که مثل شفاعت بو نصر در حق ابوالحسن عراقی نزد سلطان مسعود، سنخیتی بین شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده هست در این مورد آمده است:

«و آخر بونصر بحکم آن‌که نام کتابت برین مرد بود در باب وی سخن گفت و شفاعت کرد تا امیر دل خوش کرد» (همان، ۷۴۳)

نکته‌ی دیگر این که معمولاً اغلب شفاعت‌گری‌ها مورد قبول واقع می‌شود، هر چند در مواردی برای مصلحتی است؛ مثلاً در مورد درمیش بت و یا در باب بوجعفر کاکویه و یا در باب حصیری و پسرش، اما در مواردی نیز شفاعت مورد قبول واقع نمی‌شود. مثلاً شفاعت احمد بن ابی دواد در حق بودلف. نکته‌ی آخر این که معمولاً خود سلطان یا خلیفه از کسی، مستقیماً شفاعت نمی‌کرد، مثلاً در مورد حصیری و پسرش، سلطان مسعود بونصر را نزد خواجه احمد حسن برای شفاعت‌گری می‌فرستد و به او می‌گوید:

«این چه گفتم با تو پوشیده دار و این حدیث اندریاب» (همان، ۲۱۴)

همچنین خلیفه نیز در مورد بودلف همین کار را می‌کند و احمدبن ابی دواد را به شفاعت‌گری می‌فرستد و به او می‌گوید:

«چنانچه البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغامی ندهی و هیچ سخن نگویی» (همان، ۲۲۲).

اما یک مورد استثناء وجود دارد. در باب بو جعفر کاکو علاء الدوله، خود خلیفه مستقیماً از او نزد مسعود شفاعت می‌کند:

«امیر المومنین به شفاعت نامه‌ای نیشته بود تا سپاهان بدو باز داده آید» (همان، ۱۳).

که دلایل سیاسی ویژه‌ای دارد، که مهم‌ترین آن را می‌توان ترس خلیفه از پیشروی مسعود به سمت بغداد دانست. سلطان مسعود نیز برای کسب رضایت خلیفه، شفاعت او را قبول می‌کند.

در این جا ذکر این نکته ضروری است که در آوردن نمونه‌ها برای تبیین مطالب ذیل عنوان‌ها، جهت جلوگیری از اطاله‌ی کلام بین حکایت‌هایی که بی‌هقی آورده است و حقایق و گزارشاتی که از روابط درون دربار ذکر می‌کند، تفکیکی صورت نگرفته است. چون اساساً هدف در این مقاله نمودن اوضاع تفکری و جوّ حاکم بر افکار حکومتی دوره‌ی غزنوی است.

۴ - ۱- تقاضای شفاعت‌گری :

این تقاضاها معمولاً به دو صورت است :

الف - کسی از شخصی با نفوذ تقاضا می‌کند که در مورد او شفاعت کند.

در چنین مواردی معمولاً بین شفاعت‌گر و شفاعت‌شونده سابقه‌ی دوستی و مودّتی از قبل وجود دارد و همان است که امروز به اصطلاح باندبازی می‌نامیم. یعنی یک نوع جایگزینی رابطه به جای ضابطه. با آوردن نمونه‌ها این مساله روشن‌تر می‌شود.

پس از عفو کردن مأمون فضل ربیع را، فضل از عبدالله طاهر، حاجب بزرگ مأمون که با فضل دوستی تمام داشت، درخواست می‌کند تا نزد مأمون برود و در مورد شغلی که قرار است به او واگذار شود، بپرسد.

«تلفی دیگر باید کرد تا پرسیده آید که مرا به کدام درجت بدارد و این به تو راست آید» (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲۶)

این عبارت می‌رساند که عبدالله طاهر می‌توانست در مورد شغلی که به فضل ربیع می‌خواست واگذار بشود، شفاعت کند و در واقع فضل با استفاده از دوستی‌ای که با عبدالله داشت، او را شفیع خود قرار می‌دهد.

نمونه‌ی دیگر، تقاضای بوالفتح بستی است از بونصر مشکان، مبنی بر شفاعت او نزد خواجه احمد حسن.

«دراهِ بوالفتح بستی را دیدم خلقانی پوشیده و مشککی در گردن، و راه بر من بگرفت و گفت: قریب بیست روز است تا در ستورگاه آب می‌کشم، شفاعتی بکنی، که دانم دل خواجه‌ی بزرگ خوش شده باشد و جز به زبان تو راست نیاید». (همان، ۲۱۵)

معلوم است که بونصر مشکان نزد خواجه احمد حسن از اعتبار زیادی برخوردار است؛ چون سلطان هم در جایی دیگر او را برای شفاعت از حصیری و پسرش می‌فرستد و اصلاً بونصر به همین منظور در راه بود که به بوالفتح می‌رسد و بوالفتح او را شفیع قرار می‌دهد.

نمونه‌ی دیگر تقاضای علی تگین از خوارزمشاه مبنی بر شفاعت‌گری از او نزد سلطان مسعود است:

«به آموی رود و آنجا با لشکر مقام کند و واسطه شود تا خداوند سلطان عذر من بپذیرد و حال لطیف شود». (همان، ۴۸۷)

یا فریاد خواستن ابوالقاسم کثیر از بونصر مشکان و وساطت بونصر از او نزد سلطان مسعود:

« او دست به استادم زد و فریاد خواست، استادم به امیر رقعتی نبشت و بر زبان عبدوس پیغام داد... (تا آن جا که می‌گوید) ابوالقاسم کثیر حق خدمت قدیم دارد و وجیه گشته است، اگر رای عالی ببند وی را دریافته شود» (همان، ۴۹۹-۴۹۸)

یا تقاضای ترکمانان از خواجه احمد عبدالصمد مینی بر شفاعت از آن‌ها نزد مسعود: «بزینهار خداوند عالم، سلطان بزرگ ولی النعم آمدیم تا خواجه پایمردی کند سوی خواجه‌ی بزرگ احمد عبدالصمد بنویسد و او را شفیع کند که ما را با او آشنایی است». (همان، ۶۹۴)

جایی دیگر ترکمانان از خواجه احمد عبدالصمد نزد سلطان مسعود درخواست شفاعت‌گری می‌کنند:

«ودمادم این ملطفه‌های منہیان، رسول بدرگاه آمد، از آن ترکمانان سلجوقی، مردی پیر بخاری دانشمند و سخن‌گوی، نامه‌ای داشت به خواجه بزرگ سخت به تواضع نبشته و گفته که ما خطا کردیم در متوسط و شفیع و پایمرد، سوری را کردن که وی متهور است و صلاح و عاقبت خوب نگاه نداشت، لاجرم خداوند سلطان را بر آن داشت که لشکر فرستاد و معاذالله که ما را زهره‌ی آن بود که شمشیر کشیدیمی. ... و این چشم زخمی بود که افتاد بی‌مراد ما. اگر ببیند خواجه‌ی بزرگ بحکم آنکه ما را به خوارزم نوبت داشته است بروزگار خوارزمشاه آلتونتاش و حق نان و نمک بود، بمیان این کار در آید و پایمرد باشد و دل خداوند سلطان را خوش کند تا عذر ما پذیرفته آید» (همان، ۷۱۳-۷۱۲)

مطلب قابل توجه در همه‌ی این نمونه‌ها این است که اولاً بی‌استثناء، در همه‌ی این موارد بین شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده (شوندگان) رابطه‌ای بوده است و حق نان و نمکی وجود داشت. و نکته‌ی دیگر این که شفاعت‌کنندگان هم معمولاً از افراد با نفوذ هستند و نزد شخص شفاعت‌پذیر از احترام زیادی برخوردارند و خود شفاعت‌کنندگان هم به گونه‌ای حق نان و نمک و دوستی‌ای که با شفاعت‌شوندگان دارند را کاملاً رعایت می‌کنند.

ب: سلطان یا خلیفه از شخصی می‌خواهند تا به شفاعت کسی نزد دیگری برود.

در خواست سلطان مسعود از بونصر مبنی بر شفاعت حصیری و پسرش نزد خواجه احمد حسن: «این چه گفتم با تو، پوشیده دار و این حدیث اندریاب خواهی به فرمان ما و خواهی از دست خویش، چنانکه المی بدو نرسد و به پسرش، که حاجب را به ترکی گفته‌ایم که ایشان را می‌ترساند و توقف می‌کند، چنانکه تو در رسی و این آتش را فرو نشانی» (همان، ۲۱۴)

درخواست خلیفه از احمد بن ابی دواد مبنی بر شفاعت در مورد بودلف: «گفت (خلیفه): جز آن شناسم که تو هم اکنون نزدیک افشین روی، واگر بار ندهد خویشتن را اندر افکنی و به خواهش و تضرع و زاری پیش این کار باز شوی، چنانکه البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغامی ندهی و هیچ سخن‌نگویی تا مگر حرمت تو را نگاه دارد که حال و محل تو داند، دست از بودلف بدارد و وی را تباه نکند و بتو سپارد و پس اگر شفاعت تو رد کند قضا کار خود بگرد و هیچ درمان نیست. (همان، ۲۲۲)

در این مورد هم شفاعت‌گران معمولاً احترام زیادی نزد شفاعت‌پذیران داشتند و هم چنین از افراد مهم دربار بودند و آن شخص هم به این موضوع وقوف داشت. شفاعت شونده‌ها نیز محبوبیت زیادی نزد سلطان یا خلیفه داشتند و از افرادی بودند که دربار وجود آن‌ها را برای کشور و حکومت لازم و مغتنم می‌دانست. در واقع افرادی بودند که خود سلطان یا خلیفه نسبت به آن‌ها حساسیت داشتند و جانب‌شان را نگه می‌داشتند.

۴-۲- کسب منافع در شفاعت:

الف- تشکر از شفاعت‌گر برای چشم‌داشتی:

در بعضی موارد فرد شفاعت شده برای کسب منافی دیگر و این که بتواند در جایی دیگر شفاعت‌گر را واسطه‌ای برای خود قرار دهد، از او تشکر می‌کند و هدفش از تشکر آن است که بتواند حسن نیت شفاعت‌کننده را نسبت به خود حفظ کند تا در آینده هم هوادار او باشد. مثلاً فضل ربیع به عبدالله طاهر این گونه می‌گوید:

«و پیغام داد که، گناه مرا امیر المومنین ببخشید و فرمود که به خدمت درگاه باید آمد، و من این همه بعد از فضل ایزد، عز ذکرة از تو می‌دانم که بمن رسیده است که تو در این باب چند تلافی کرده‌ای و کار بر چه جمله گرفته تا این امر حاصل گشت... در ادامه می‌گوید: تلافی دیگر باید کرد...» (همان، ۲۶)

واضح است که تشکر فضل از عبدالله طاهر به خاطر کسب منفعتی دیگر است و با تشکر کردن از او و ذکر خاندان خود و جاه و نام گذشته‌ی خودش، در پی این است که حمایت عبدالله طاهر را در باب خود حفظ کند و در واقع او را واسطه‌ای قرار دهد تا در آینده هم جانب او را نگه دارد.

و یا در مورد تشکر آلتونتاش از بونصر « دشمنان کار خویش بکرده بودند و خداوند سلطان آن فرمود در باب من، بنده‌ی یگانه‌ی مخلص بی‌خیانت که از بزرگی او سزید و من دانم که تو این دریافتی باشی، من لختی ساکن تر گشتم و رفتم... از خداوند هیچ عیب نیست، عیب از بدآموزان است، تا این حال را نیک دانسته آید.» (همان، ۷۷)

این جا نیز واضح است که آلتونتاش می‌داند که دشمنان، بعد از آن هم ساکت نخواهند ماند و امکان دارد که دوباره نظر سلطان را در مورد او منفی کنند، بنابراین با تشکر کردن از بونصر می‌خواهد به گونه‌ای حمایت او را از خود حفظ کند تا چنان چه در دربار اتفاقی افتاد، حافظ منافع او باشد.

ب- قبول شفاعت برای کسب منفعتی:

گاهی شفاعتی برای کسب منفعت و یا محبوبیت نزد سلطان و یا خلیفه پذیرفته می‌شد، مثلاً در مورد حصیری و پسرش، وقتی بونصر به شفاعت نزد خواجه احمد حسن می‌رود و پس از آن که از محبوبیت آن‌ها نزد سلطان حرف می‌زند و به خواجه می‌گوید که دل سلطان را نگاه دارد، خواجه احمد حسن در جواب می‌گوید: «چوب به تو بخشیدم، اما آن‌چه دادند پدر و پسر، سلطان را باید داد» (همان، ۲۱۶)

معلوم است که خواجه احمد برای کسب محبوبیت نزد سلطان، شفاعت بونصر را در باب حصیری و پسرش قبول می‌کند. و خود نیز در ادامه به شفاعت آن‌ها نزد مسعود می‌رود تا نظر

سلطان را بیشتر جلب کند. در مورد بوالفتح نیز به همین منوال است. در هر دو مورد خواجه به خاطر ترس از سلطان و کسب محبوبیت، شفاعت بونصر را قبول می‌کند. (همان، ۱۷-۱۶-۱۵)

در مورد شفاعت خلیفه از بوجعفر کاکو علاء الدوله نیز سلطان مسعود برای کسب رضایت خلیفه، شفاعت او را قبول می‌کند.

ج- شفاعت کردن برای کسب منفعت برای شفاعت‌گر:

در بعضی موارد هم خود شفاعت‌گر دنبال منفعت و محبوبیتی برای خود است. مثلاً در موردی که خواجه احمد حسن از حصیری و پسرش نزد مسعود شفاعت می‌کند. «و خطی بداده‌اند به طوع و رغبت، که به خزانه معمور سیصد هزار دینار خدمت کنند و این مال بتواند داد، اما درویش شوند، و چاکر، بینوا نباید، اگر رای عالی بیند، شفاعت بنده را در باب ایشان رد نباید کرد، و این مال بدیشان بخشیده آید و هر دو را به عزیزی به خانه فرستاده شود» (همان، ۲۱۸)

مطمئناً برای خواجه احمد، حصیری و پسرش آن قدر مهم نیستند که از آن‌ها شفاعت کند و حتی خود می‌خواست آن‌ها را فرو گیرد، ولی فقط برای این که بتواند نزد سلطان محبوبیتی کسب کند و برای جستن منافع دیگر، از حصیری و پسرش شفاعت می‌کند.

در مورد شفاعت‌گری آلتونتاش از مسعود نزد سلطان محمود هم وضع به همین صورت است که در نامه‌ی سلطان مسعود به آلتونتاش این گونه ذکر می‌شود: «اگر بدان وقت بود که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد و اندر آن رای خواست از وی و دیگر اعیان از بهر ما را جان بر میان بست تا آن کار بزرگ با نام ما راست شد، و اگر پس از آن چون حاسدان و دشمنان دل او را بر ما تباه کردند و درشت تا ما را به مولتان فرستاد و خواست که آن رای نیکو را که در باب ما دیده بود، بگرداند و خلعت ولایت عهد را به دیگر کس ارزانی دارد، چنان رفق نمود و لطایف حیل به کار آورد تا کارما از قاعده بنگشت و فرصت نگاه می‌داشت و حیل می‌ساخت و یاران گرفت تا رضای آن خداوند را به باب ما دریافت و به جای باز آورد، و ما را از مولتان باز خواند و به هرات باز فرستاد.» (همان، ۷۳)

معلوم است که یک آینده‌نگری مرموزی از طرف آلتونتاش در کار هست. یعنی آلتونتاش احتمال می‌داد که بعد از محمود، مسعود به پادشاهی خواهد رسید و می‌خواست از قبل جایگاه

خودش را در دربار مسعود حفظ کند به همین خاطر وقتی محمود حرف از ولایت عهدی می‌زند، جانب مسعود را نگه می‌دارد و در واقع بیشتر در پی کسب منفعتی برای خود در آینده است تا این که به فکر سلطان مسعود باشد.

۴ - ۳ - شفاعت از گروهی خاص:

در این موارد شفاعت از یک فرد نیست در واقع شفاعت شونده یک گروه و قوم هستند که یا دوستی بین شفاعت‌گر و آن‌ها وجود دارد و یا برای مصلحت‌های دیگری است. مثلاً موارد زیر:

شفاعت قاضی صاعد از میکائیلیان: «گفت قاضی ملک داند که خاندان میکائیلیان خاندانی قدیم است و ایشان در این شهر مخصوص‌اند و آثار ایشان پیداست و من که صاعدم پس از فضل و خواست ایزد، عز ذکره و پس از برکت علم، از خاندان میکائیلیان بر آمدم و حق ایشان در گردن من لازم است... اگر امیر ببیند، در این باب فرمانی دهد، چنانکه از دیانت و همت او سزد تا بسیار خلق از ایشان که از پرده بیفتاده‌اند و مضطرب گشته‌اند، بنوا شوند و آن اوقاف زنده گردد و ارتفاع آن به طرق و سبل رسد. امیر گفت، رضی الله عنه، سخت صواب آمد.» (همان، ۳۳)

معلوم است که شفاعت قاضی صاعد از میکائیلیان به خاطر حقی است که از میکائیلیان در گردن قاضی است. از طرفی خود قاضی صاعد هم نزد مسعود محبوب است، لذا شفاعت او پذیرفته می‌شود.

مورد بعدی شفاعت حاجب غازی است از لشکر که این ظاهراً همیشگی بود.

«امیر سخن لشکر همه با وی گفتی و در باب لشکر پای مردی‌ها او می‌کرد.» (همان، ۱۹۲)

از ظاهر کلام بی‌هقی برمی‌آید که حاجب غازی از طرف امیر اجازه داشت تا در باب لشکر شفاعت‌گری کند. بنابراین معلوم می‌شود در این مورد همه چیز از قبل تعیین شده بود که واضح است این کار برای حفظ قدرت نظامی - سیاسی حکومت انجام می‌گرفت.

یا شفاعت باکالیجار به زبان پسر و رسولش از گرگانیان نزد مسعود:

«و روز سه‌شنبه سیم جمادی الاخری رسولی آمد از آن باکالیجار و پسر خویش را با رسول فرستاده بود، و عذرهای خواسته بجنگی که رفت و عفو خواسته و گفته که یک فرزند بنده بر در خداوند به خدمت مشغول است بغرین، و از بنده دور است، نرسیدی که شفاعت کردی، برادرش آمد بخدمت، و سزد از نظر و عاطفت خداوندگار که رحمت کند تا این خاندان قدیم به کام دشمن نشود». (همان، ۶۸۷).

همچنین است شفاعت احمد عبدالصمد از ترکمانان نزد مسعود در این موارد هم گروه شفاعت شونده هم از جهتی نزد شفاعت‌گر محبوب‌اند و هم شفاعت‌کنندگان از افراد با نفوذ و احترام هستند و در واقع قبول شفاعت از طرفی حفظ احترام آن‌ها است.

۴-۴ - دلایل سیاسی و حکومتی قبول شفاعت‌گری‌ها

شفاعت‌گری‌ها معمولاً مقبول می‌افتاد، و این دلایلی داشت، گاه کسب منفعت شخصی و گاه مصلحتی سیاسی و امنیتی. در مورد کسب منفعت‌های شخصی و محبوبیت شخص شفاعت پذیرنده در جای خود توضیحاتی داده شد، و اکنون به جنبه‌ی دیگر آن، یعنی دلایل سیاسی و حکومتی آن می‌پردازیم. مثلاً در مورد قبول شفاعت خلیفه از بو جعفر کاکو نزد سلطان مسعود. مسعود در پی آن بود که بعد از پدر به سلطنت برسد و از جانبی هم خلیفه می‌ترسید با عزل کاکو، اصفهان به هم بریزد و در تدبیر آن بود که سلطان مسعود را که تهدیدی برای خلافت می‌توانست باشد، راهی خراسان کند و از طرفی دیگر می‌دانست که اگر بو جعفر کاکو که از دیلمیان بود، آزرده شود، چه بسا دیلمیان مثل قبل خطراتی برای خلافت ایجاد کنند. همچنین مسعود هم در پی جلب رضایت خلیفه و تأیید و حمایتش برای سلطنت بود. همه‌ی این عوامل باعث شد تا شفاعت خلیفه در باب بو جعفر مورد قبول سلطان مسعود قرار بگیرد. به بررسی موارد دیگری می‌پردازیم.

الف- پذیرفتن شفاعت طرفداران فضل ربیع توسط مأمون: در مورد فضل آمده است: «و مرد بزرگ بود و ایادی داشت نزدیک هر کس» (همان، ۲۵)

معلوم است این‌جا نیز مأمون به خاطر مصلحت اندیشی‌های سیاسی شفاعت طرفدارانش را در حق او قبول می‌کند و در ادامه می‌بینیم که عبدالله طاهر، حاجب بزرگ و حسن سهل، وزیر

مأمون از او تقاضای شفاعت در حق فضل ربیع می‌کنند. بنابراین رد کردن شفاعت طرفداران فضل امکان داشت اوضاع سیاسی حکومت را به هم ریخته کند و مأمون با توجه به آن، شفاعت آن‌ها را قبول می‌کند.

ب: پذیرش سلطان محمود، شفاعت آلتونتاش را در حق علی قریب: آلتونتاش ضمن گفتار خود با مسعود در مورد علی تگین می‌گوید: «مرد هم نام دارد، هم شهامت دارد و چنو زود بدست نیاید و حاسدان و دشمنان دارد و خویشاوندانست، خداوند به گفتار بد گوینان او را به باد ندهد که چنو دیگر ندارد. و امیر جواب فرستاد که چنین کنم و علی مرا به کار است شغل‌های بزرگ را و این مالشی و دندانی بود که بدو نموده آمد». (همان، ۵۱)

با نظر به گفتار آلتونتاش می‌فهمیم که علی تگین طرفداران زیادی داشت، (مرد هم نام دارد ... و خویشاوندانست...) و فرو گرفتن او باعث خشم طرفدارانش می‌شد، از طرفی وجود علی تگین برای حکومت نیاز بود که آلتونتاش این موضوع را نزد سلطان یادآوری می‌کند (و چنو زود بدست نیاید... و چنو دیگر ندارد) و سلطان مسعود هم به این امر واقف است (... علی مرا بکار است شغل‌های بزرگ را ...) بنابراین با توجه به همه‌ی این مصلحت‌ها، سلطان مسعود، شفاعت آلتونتاش را قبول می‌کند.

ج: در شفاعت بونصر و اطرافیان در حق آلتونتاش. بونصر می‌گوید: «و ما بسیار نصیحت کردیم و گفتیم چاکری است مطیع و فرزندان، حشم و چاکران و تبع بسیار دارد. از وی خطا نرفته است که مستحق آنست که بر وی دل گران باید کرد و خوارزم ثغر ترکان است و در وی بسته است» (همان، ۷۰)

معلوم می‌شود که پذیرفتن شفاعت به چند دلیل بود: ۱- آلتونتاش چاکری است مطیع و از وی خطا نرفته است، بنابراین خشم امیر در مورد او می‌تواند باعث ایجاد بدبینی در دیگر چاکران مسعود شود. ۲- فرزندان و حشم و چاکران و تبع بسیار دارد. بنابراین دربند کردن و کشتن او می‌تواند آن‌ها را دل‌آزرده کرده و به خونخواهی آلتونتاش برانگیزاند. ۳- خوارزم ثغر ترکان است و در وی بسته است. از این نظر هم فرو گرفتن او به مصلحت نیست و برای مسعود خطر دارد. بنابراین مسعود با این مصلحت‌اندیشی‌ها و در نظر گرفتن جوانب مجبور است برای حفظ امنیت حکومت خود و کنترل اوضاع، شفاعت آن‌ها را در حق آلتونتاش بپذیرد.

د- پذیرفتن شفاعت درمیش بت: در این مورد چون مسعود گرم جنگ با غوریان بود و مقاصد نظامی دیگری داشت ترجیح می‌دهد که شفاعت فرستادگان درمیش بت را بپذیرد تا در وقتی مقتضی به جانب او هم برود.

ه- خواجه احمد حسن وقتی برای شفاعت اریارق نزد مسعود می‌رود می‌گوید: «خداوند را ولایت زیادت شده است و مردان کار بیاید، و چون اریارق دیر بدست شود» (همان، ۲۷۰)

این جا نیز معلوم است که سلطان برای از دست ندادن شخصی با کفایت و این که برای کنترل اوضاع به اریارق نیاز دارد، شفاعت خواجه احمد حسن را در باب او می‌پذیرد.

و- وقتی بونصر برای شفاعت ابوالقاسم کثیر به مسعود نامه می‌نویسد و بر زبان عبدوس به مسعود پیغام می‌دهد و می‌گوید که «فامًا چاکران و بندگان خداوند بر کشیدگان پدر نباید که به قصد ناچیز گردند. و این وزیر سخت نالان است و دل از خویشتن برداشته، می‌خواهد که پیش از گذشته شدن انتقامی بکشد. بوالقاسم کثیر حق خدمت قدیم دارد و وجیه گشته است، اگر رای عالی ببند، وی را دریافته شود». (همان، ۴۹۹-۴۹۸)

این جا نیز می‌بینیم که بونصر به چند دلیل اشاره می‌کند. مثلاً می‌گوید: «بر کشیدگان پدر نباید که به قصد ناچیز گردند». معلوم است شخصی مثل ابوالقاسم کثیر که سرشناس است خشم گرفتن بر او می‌تواند از لحاظ سیاسی به حکومت ضربه بزند و این کار باعث زیاد شدن بدخواهان مسعود و دربار خواهد شد و مسعود با توجه به این، شفاعت بونصر را در حق کثیری قبول می‌کند.

ز- در مورد پذیرش شفاعت با کالیجار از گرگانیان، امیر مسعود از وزیر و اعیان دولت رای می‌خواهد، وزیر می‌گوید: «بنده را صوابتر می‌نماید که این پسر را خلعت دهند و با رسول بخرمی بازگردانند که ما را مهمات است در پیش، تا نگریم که حالها چون شود، آنگاه بحکم مشاهدت تدبیر این نواحی ساخته آید، باری این مرد یکبارگی از دست بنشود.» (همان، ۶۸۷)

از گفتار وزیر فهمیده می‌شود که چون مهمات دیگر در پیش بود و هم چنین برای این که در باب آن‌ها عجزولانه تصمیم‌گیری نشود که عواقب دارد، شفاعت با کالیجار مقبول می‌افتد.

ح- وقتی مسعود به شفاعت ترکمانان بی‌اعتنایی می‌کند و قصد حمله به آنان را دارد وزیر، خواجه احمد عبدالصمد، به چند نکته اشاره می‌کند که مسعود را متقاعد می‌کند تا شفاعت آنان را بپذیرد. (همان، ۶۹۷-۶۹۴) از جمله آماده نبودن لشکر و ستوران و یکسوارگان به خاطر کمبود آذوقه و در مقابل، آماده بودن ترکمانان و داشتن آذوقه، بی‌خطر بودن ترکمانان و بندگی نمودن آن‌ها و اظهار تسلیم از جانب آن‌ها، خستگی لشکریان مسعود، همچنین سختی و درشتی راه تا نسا. همه‌ی این دلایل مسعود را مجبور می‌کند از روی مصلحت، شفاعت ترکمانان را قبول کند.

ط- در مورد وساطت از خواجه احمد عبدالصمد توسط بو نصر نزد سلطان مسعود نیز وضع به همین منوال است. بونصر این گونه می‌گوید: «... خلل آن به کارهای خداوند باز گردد که وزیر بدگمان تدبیر راست چون داند کرد؟ ... و صواب و صلاح در میان گم شود گفتم (بونصر) خداوند را امروز مهمات بسیار پیش آمده است، اگر رای عالی ببیند، دل این مرد را دریافته آید، و اگر پس از این در باب وی سخنی گویند بی‌وجه، بانگ بر آن کس زده آید تا هوش و دل بدین مرد باز آید و کارهای خداوند نییچد و نیکو پیش رود.» (همان، ۷۰۲)

در این مورد هم واضح است فرو گرفتن خواجه خللش به کارهای مسعود باز می‌گردد و بدبین شدن نسبت به وزیر او را در مصلحت اندیشی حکومت سست می‌کند و صلاح و صواب در میان گم می‌شود و نهایتاً برای این که کارهای خداوند نییچد و نیکو پیش رود، شفاعت بونصر در حق خواجه احمد عبدالصمد پذیرفته می‌شود.

نتیجه گیری

با بررسی موضوع شفاعت‌گری در دربار غزنوی درمی‌یابیم در خیلی از موارد شفاعت‌ها صوری بود. منظور این است که شخصی را که مورد غضب قرار می‌دادند فقط هدف این بود که او را بترسانند و بعد با شفاعت کردن کسی دیگر به اصطلاح او را می‌بخشیدند.

حفظ مقام و موقعیت سیاسی افراد در حکومت هم در شفاعت‌گری‌ها بی‌تاثیر نبود، همچنین حفظ موقعیت فردی و کسب محبوبیت برای هم شفاعت‌گر و هم شفاعت پذیرنده.

معمولاً شفاعت‌گر و شفاعت‌شونده هر دو از شخصیت‌های بزرگ و مهم هستند، و آن‌جا نیز که گروهی در مورد شخصی شفاعت می‌کنند، معمولاً شفاعت‌گران افراد بانفوذی هستند.

معمولاً بین شفاعت‌گر و شفاعت‌شونده رابطه و دوستی‌ای وجود دارد و هر جا که کسی از کسی یا گروهی از کسی یا کسی از گروهی شفاعت کرده است چون در روابط آن‌ها نظری بیندازیم متوجه خواهیم شد که عهد موذتی و سابقه‌ی دوستی بین آن‌ها بوده است.

نکته‌ی دیگر این که معمولاً اغلب شفاعت‌گری‌ها مورد قبول واقع می‌شود، هر چند در مواردی برای مصلحتی است؛ مثلاً در مورد درمیش بت و یا در باب بوجعفر کاکویه و یا در باب حصیری و پسرش، اما در مواردی نیز شفاعت مورد قبول واقع نمی‌شود. مثلاً شفاعت احمد بن ابی دواد در حق بودلف، نکته‌ی دیگر این که معمولاً خود سلطان یا خلیفه از کسی مستقیماً شفاعت نمی‌کرد، مثلاً در مورد حصیری و پسرش، سلطان مسعود بونصر را نزد خواجه احمد حسن برای شفاعت‌گری می‌فرستد اما نکته‌ی جالب‌تر این که در باب بوجعفر کاکو علاء الدوله، خود خلیفه مستقیماً از او نزد مسعود شفاعت می‌کند که دلایل خاصی دارد.

همه‌ی موارد مذکور نهایتاً به این نکته ختم می‌شود که دربار غزنوی محل جولان عده‌ای خاص بوده است که نشان از اوضاع مبتذل و نا به‌سامان دربار غزنوی است و این وضعیت با حضور پادشاه دهن‌بینی چون مسعود که روش خاص انهاء و اشراف را هم به کار گرفته بود، به نهایت درجه‌ی آشفستگی و کامرانی گروهی موقعیت طلب منجر می‌شود. در چنین اوضاعی است که تمامی ضوابط تحت تأثیر روابط پیچیده‌ی درباریان از اعتبار می‌افتد.

منابع

قرآن کریم.

ابن درید، محمد بن الحسن، (۱۴۲۸هـ-ق)، ترتیب جمهره اللغه، ترتیب و تصحیح عادل عبدالرحمن البدری، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.

ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ هـ - ق)، معجم المقاییس اللغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۹)، جهان بینی ابوالفضل بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مؤسسه ی چاپ و انتشارات انشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم.

انیس، ابراهیم، و دیگران، (۱۳۸۳)، فرهنگ المعجم الوسیط، عربی - فارسی، جلد اول، مترجم محمد بندرریگی، تهران، انتشارات اسلامی.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۵)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، مهتاب، چاپ دهم.

خاتمی، احمد، (۱۳۷۰)، فرهنگ علم کلام (شرح لغات، اصطلاحات و اعلام علم کلام، تهران، انتشارات صبا، چاپ اول.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، از گذشته ی ادبی ایران، تهران، الهدی

سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، انتشارات کومش، چاپ سوم.

خواجه نظام الملک طوسی، (۱۳۴۷)، سیاست نامه، تصحیح هیوبرت دارک، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.

فراهیدی، خلیل ابن احمد، (۱۴۱۰ هـ-ق)، کتاب العین، جلد دوم، قم، نشر هجرت.

فیاض، علی اکبر، (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم

فیروز آبادی، مجد الدین محمدبن یعقوب، (۱۴۱۲ ق)، القاموس المحيط، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مدرس زاده، عبدالرضا، (۱۳۸۹)، تاریخ بیهقی و پژوهش های ادبی، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا، سال ۱، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۲۳ - ۱۳۳.

مصباح، محمدتقی، باقری علی اوسط، (۱۳۹۱)، شفاعت در قرآن، قرآن شناخت، سال پنجم، شماره اول، پیاپی ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۵-۲۸.